

عبدالله بن محمد

سنة ثلاث و سبعين وما بين لفرغ الحارث بن عبد الرحمن الحارثي قد سأل الله عز
 انطقه اول انت كبت او بولصرت وكو بنده اصل وى از بعض ديهاى مرها
 ومقيم بغداد كشت واخبار رفت ان دنيا روز چهارشنبه ده روز از حرم گذشته سه
 سيم و ما بين پيش از چند خنباها وى را زركه مبدل شد لا اجماع خنبا با آن
 كه فخر مخلوق كفتن قرأ افتاد وى در خانه نشست واخذ باى پيش نهاد وى گفتند
 يا ابا نصر جاي پيرون نيايى و سخن نگوئى حضرت دين را و تقويت هلاست را گفت
 هيهات اجد جنبل در مقام بچم برك اينستاره است آنكه وى تواند نكده مرطبات
 آن نيت و وى گفته است ما اعظم مصيبة من فانه الله عز وجل **لا اله الا الله**
حرفي رحمه سكان في حال مستدما سبب آدنيا حيز با بشر حافي زيارت
 وى ميرفت روزى پيما رفت بشر حافي عبادت وى آمد ديد كه خشتين
 ستر نهاده و يك پا به يوي كهنه در نير ستر پهلوي چون پيرون آمد همسايگان
 وى گفتند كه سي سال است كه همسايه ما منت هرگز از ما حاجتي نخواسته است
بشر اطرافي رحمه الله ان مستقدمان مشايخ طرية بود و سخن نيز به بود و
 كرامت وى را خبر آوردند كه مشايخ گفته اند كه تا بشرد رطرية بود ما را اندر تو
 ايمن است چون اين سخن بشيد غلامان داشتند كه قيمت هر يك هزار دينار بود
 همه را آزاد كرده پسرش گفت ما را در زويتش كزدي كه تاي پسرش كزدي آزاد كرده
 سخن تعالى را چون خبري در دل دوستان خود انكند **باسم حرفي رحمه**

بشر اطرافي رحمه الله

بشر اطرافي رحمه الله

كان

بشر اطرافي رحمه الله

كان في حاله مستدما ومن سبب آدنيا حيز با بشر حافي زيارت وى ميرفت
 روزى پيما شد بشر حافي عبادت وى آمد ديد كه خشتين زير ستر نهاده و يك
 پا به يوي كهنه در نير پهلوي از خنبا چو پيرون آمد همسايگان وى گفتند
 سي سال است كه همسايه ما منت هرگز از ما حاجتي نخواسته است **بشر اطرافي رحمه**
الشيخ قد سأل الله انطقه اول انت كبت او بولصرت و بولصرت وى در اول
 راى بود صاحب حديث كشت و ستي يا كره شاگرد زغال است از قهيمى مشايخ بلخ
 است استناد حاتم احمه فوارهم ادهم صحت داشته و از نظيران وى استناده
 زيارت كرده در زهد و قوت هر طرف توكل رفتى و تقى با ابراهيم ادهم گفت كه شواهد
 معاش چگونه ميكند كه ما چون مى بايست شكري كنيم و چون مى بايست
 مى كنيم شتيو گفت سكان خراسان همچنين ميكند با ابراهيم گفت پس شما چون
 ميكند كه ما چون مى بايست ايشار ميكند چون نيايست شكري كنيم با ابراهيم
 ادهم بوسه بر سر وى داد و گفت استاذ تو يي و در كتاب سپاه السلطان حكايه
 بعكس اين آورده آنچه ايجانسيت با ابراهيم ادهم كرده ايجانسيت بشتيو كرده
 و آنچه ايجانسيت بشتيو كرده ايجانسيت با ابراهيم ادهم كرده والله تعالى اعلم
 شتيو گفته كه با ابو يوسف قاضي در مجلس ابو حنيفة رضى الله عنه حاضر شده
 مدتی ميان ما مفارقت افتاد چون بغداد آمد ابو يوسف را در مجلس حاضر
 در مان كره كره وى جمع كشته بزنگاه كه گفت ايها الشيخ چه بوده است

Copyright © King Saud University